

# کولاکوفسکی و ابطال نظریه انسان طراز نوین سوسیالیستی

علی امینی نجفی

- زندگی به رغم تاریخ  
(گفتارها و گفتگوهایی از لشک کولاکوفسکی)
- به انتخاب و ترجمه خسرو ناقد
- تهران، انتشارات جهان کتاب، چاپ اول

لشک کولاکوفسکی، در ماه اوت ۲۰۰۹ درگذشت.

زندگی به رغم تاریخ؛ گفتارها و گفتگوهایی از لشک کولاکوفسکی عنوان کتاب تازه‌ای است که به انتخاب و ترجمه خسرو ناقد، اخیراً در ایران چاپ شده، نظریات این اندیشمند را به شکل فشرده و گویا توضیح داده است، در دو جستار بلند، یک گفتگوی روشنگرانه و دو متن کوتاه.

لشک کولاکوفسکی، اندیشمند نامی لهستانی که چند ماه پیش درگذشت، در دامان ایدئولوژی کمونیستی پرورش یافت، اما در کاوش کاستی‌های مارکسیسم چنان عمیق و پی‌گیر و در پذیرفتن خطاهای خود چنان صادق و بی‌باک بود که توانست خود را از بند آن برهاند.

به گفته مترجم کتاب: «کولاکوفسکی خود شاهد ابطال نظریه‌های مارکس و پیشگویی‌های پیامبرگونه او بود و عملاً دید که چگونه تلاش در راه تولید «انسان طراز نوین سوسیالیستی» با جمود فکری و ویرانی فرهنگی و ازهم پاشیدگی اجتماعی همراه شد.» (ص ۲۱)

کولاکوفسکی در جریان این بازبینی نظری، بر این امر همت نهاد که در جایگاه و نقش روشنفکران «متعهد» بازنگری کند. به زعم او وظیفه روشنفکران خدمت به این یا آن ایدئولوژی نیست، بلکه آنها باید به «حفظ ذخیره عظیم فرهنگی و فکری بشری و تداوم آن» کمک کنند. (ص ۷)

۶۵۸

بخارا  
سال دوازدهم  
شماره ۷۵  
فروردین - تیر  
۱۳۸۹



### نقد مارکسیسم در نظریه و عمل

مترجم کتاب در پیشگفتار خود یادآوری می‌کند که کولاکوفسکی «در گستره بینش فلسفی و اندیشه سیاسی در شمار آن دسته از اندیشمندان اروپایی قرار دارد که به‌طور فعال در فرایند تغییر و تحولاتی که در ایدئولوژی مارکسیسم و نظام کمونیستی به وجود آمد، نقشی مهم و کارساز داشته است؛ به‌ویژه در جنبش‌های اصلاح‌طلبانه و اعتراضی که پس از جنگ جهانی دوم در اروپای شرقی آغاز شد و سرانجام پس از گذشت نزدیک به نیم قرن، به فروپاشی نظام کمونیستی در این کشورها انجامید و دگرگونی‌های بنیادینی در جهان پدید آورد.» (ص ۱۴)

کولاکوفسکی با نقد مارکسیسم از شعارهای خیالی و ادعاهای بی‌بایه این تئوری پرده برداشت، و با تحلیل سازوکار جوامع مبتنی بر «سوسیالیسم واقعاً موجود» وجه تمامیت‌خواه (توتالیتیر) نظام کمونیستی را نشان داد.

به برداشت کولاکوفسکی: «هدف واقعی توتالیتاریسم آن است که چیرگی ایدئولوژی خود را به مرتبه‌ای برساند که در آن زندگی خصوصی کاملاً از میان برود و انسان‌ها یکسره به مصادیقی از شعارهای ایدئولوژیک تقلیل پیدا کنند. به عبارت دیگر ایدئولوژی توتالیتیر به تدریج شکل زندگی خصوصی را نابود می‌کند... تاریخ کمونیسم به ما آموخت که نظام‌های ایدئولوژیک، خواه در لباس نظامی-نژادی و خواه در ردای مذهبی، به هر نام و با هر عنوان، محکوم به شکست‌اند.» (ص ۲۳)



• لشک کولاکوفسکی

### نقد «روح انقلابی»

کولاکوفسکی با نقد مارکسیسم از شعارهای خیالی و ادعاهای بی‌پایه این تئوری پرده برداشت.

نخستین جستار کتاب به نقد «انقلابی‌گری» اختصاص دارد. کولاکوفسکی توضیح می‌دهد: «روح انقلابی به آن نگرشی اطلاق می‌شود که صف متمیزه‌اش این اعتقاد عمیق است که رهایی انسان امکانپذیر است و در تعارض مطلق با وضع کنونی بردگی انسان قرار دارد... روح انقلابی رهایی کامل انسان را تنها هدف حقیقی نوع بشر می‌داند، هدفی که تمام ارزش‌های دیگر چون ابزاری باید تابع و در خدمت آن باشد... رنج و مشقت، اجزای جدایی‌ناپذیر راهی است که انسان به سوی رهایی کامل می‌پیماید. این تلاش‌ها و رنج‌ها پر معنا و مفیداند، چون در آینده با ثمرات فراوانی که در بر دارند، جبران می‌شوند.» (ص ۳۲)

کولاکوفسکی نشان می‌دهد روشنفکران انقلابی که به پیروزی آرمان خود ایمان دارند، با مطلق‌نگری جهان را می‌بینند؛ آنها «به قلمرو رهایی مطلق و رستگاری کامل معتقدند و به قلمرو محض شر، تفکر آنان همواره مطابق اصل «یا همه چیز یا هیچ چیز» شکل می‌گیرد.» (ص ۳۳) جامعه‌کهنه باید کاملاً نابود شود، تا جامعه نو بر ویرانه آن بنا شود.

نویسنده نمونه کهن دید انقلابی را در تاریخ مسیحیت می‌جوید، در طغیان جنبش لوتری بر کلیسای کاتولیک، و در دوران معاصر در دکترین مارکسیسم، که وعده می‌دهد تاریخ هزاران ساله و پر رنج «بهره‌کشی انسان از انسان» در یک حرکت و با ضربه‌ای انقلابی پایان خواهد گرفت.



کولاکوفسکی به یاد می‌آورد: «در آموزه‌های مارکس این ذهنیت انقلابی حکمفرماست که رهایی یا مطلق و کامل است و قطعی و یارهایی نیست؛ راه میانه‌ای وجود ندارد. ازدیاد اصلاحات، نه می‌تواند جایگزین انقلاب شود و نه آن را «تا حدودی» متحقق کند؛ انقلاب حاصل جمع اصلاحات نیست؛ سرمایه‌داری نمی‌تواند اصلاح شود، بلکه فقط می‌تواند نابود شود.» (ص ۴۱)

بنا به آموزه‌های مارکس: «در همان لحظه که انقیاد انسان بر اثر استیلای قدرت‌های بیگانه به نقطه اوج خود می‌رسد، شرایط انقلاب نهایی فراهم شده است و بشر با این انقلاب برای همیشه خود را از سلطه قدرت‌های بیگانه می‌رهاند... برای رسیدن به رستاخیز بزرگ ناگزیر باید از جهنم گذشت.» (ص ۴۰)

در مسیر انقلاب، هر نوع اصلاح، نه تنها کمک به انقلاب نیست، بلکه ضربه به آن است. هر بهبودی در شرایط اجتماعی، اگر ممکن باشد، تنها مسکنی کم‌دوام است که تنها امر رهایی را به تأخیر می‌اندازد. کسانی که به دنبال اصلاحات می‌روند، به محرومان کمک نمی‌کنند، بلکه تنها رهایی «حقیقی» آنها را عقب می‌اندازند. با این دید است که پیروان انقلابی مارکس تمام اشکال رفرم را رد می‌کنند.

این دیدگاه سرچشمه کشمکش بی‌پایان در اندیشه مارکسیستی است. با همین «استدلال» بود که لنین به جریان سوسیال دموکراسی اعلام جنگ داد. و از آن سو کم نبودند مبارزانی که از همین دیدگاه «انسان‌گرایی» مارکسیسم را زیر سؤال بردند، زیرا به زعم آنها این نظریه با وعده بهشتی موهوم در آینده‌های دور، بر رنج امروز زحمتکشان چشم می‌بندد.



• خسرو ناقد

### علل فلسفی فروپاشی کمونیسم

در دومین جستار کتاب کولاکوفسکی نخست این نظر را برمی نهد که نظام‌های کمونیستی دارای دستگاه فلسفی خاص خود بودند، و سپس به نقد این دستگاه می‌پردازد.

نظام کمونیستی فلسفه رسمی خود را «جهان‌بینی علمی» می‌خواند، که ایده‌گوهرین آن «حقانیت تاریخی طبقه کارگر» بود. در تجربه عملی رهبران «حزب کمونیست» همواره این حقانیت را به نام پرولتاریا به کام خود مصادره کردند، و «دیکتاتوری حزب به نام و با عنوان دیکتاتوری حقیقت بر مسند قدرت نشانده شد.» (ص ۵۶)

کولاکوفسکی تلاش می‌کند شکست نظام کمونیستی را از نظرگاه بنیادهای ایدئولوژیک آن ردیابی کند. او معتقد است: «در فرایند از هم پاشیدن نظام، تباهی ایدئولوژی کمونیستی مهم‌تر از شکست در زمینه اقتصادی بود... سرنوشت کمونیسم با شکست ایدئولوژیکی تعیین شد و قطعیت یافت.» (ص ۶۱)

ایدئولوژی حاکم به مثابه «ابزاری سست و شکننده در خدمت تبلیغات حکومتی و خودستایی و بزرگنمایی‌های رژیم و سران حکومتی به کار گرفته می‌شد». این دستگاه نظری بر پایه نوعی خردگرایی سطحی، مدعی بود که قادر به شناخت تمام مشکلات بشری و سپس حل آنها از راه شیوه‌های علمی است.

## دوری روزافزون از مردم

رژیم کمونیستی با تکیه بر نگرش «ابزاری» افراد را چون مهره‌های ایدئولوژیک می‌دید که باید در گردش ماشین نظام به کار افتند، اما ویژگی‌ها و علایق فردی آنها برای نظام هیچ ارزشی ندارد. «مهره‌های انسانی» برای خدمت به نظام پرورش می‌یافتند. به گفته کولاکوفسکی: «تلاش در راه تولید «انسان طراز نوین سوسیالیستی» با جمود فکری و ویرانی فرهنگی و از هم پاشیدگی اجتماعی عظیمی همراه بود. نظام کمونیستی نه قادر بود جامعه مدنی را از بن برکند و نه می‌توانست تمام اشکال گوناگون مناسبات اجتماعی را دولتی کند. پیشرفت و تحرک در این زمینه وجود نداشت و جامعه عملاً فلج شده بود.» (ص ۶۵)

نظام با پیشبرد اهداف ایدئولوژیک، خود را از مردم بی‌نیاز می‌دید، اما این نمی‌توانست همیشگی باشد، زیرا «در لحظات بحرانی... زمانی که نظام به ابتکار عمل و پیشگامی یکایک افراد محتاج بود، نه پشتوانه‌ای نزد مردم داشت و نه در میان‌شان پشتیبانی می‌یافت. آری، نظام کمونیستی در جباریت و قدر قدرتی و هم‌آمیز خود به شدت آسیب‌پذیر بود.»

## ضعف ارزش‌های اخلاقی

لشک کولاکوفسکی هشدار می‌دهد که نباید از فروپاشی کمونیسم زیاد شادمان بود، زیرا امیدهای زیادی برآورده نشده است. «فرهنگ لیبرالی ما» نتوانست جای خالی بردگی کمونیستی را با آزادی و روشن‌بینی پر کند. «ما امروز دیگر از کمونیسم ترسی نداریم؛ هراس ما اما از چیزی نامشخص و نامعلوم و مجهول است و شاید از همه چیز؛ چرا که ما خود را از انگیزه‌های معنوی که اعتماد به زندگی را به وجود می‌آورند، محروم کرده‌ایم.» (ص ۷۴)

در گفتگویی که به دنبال این جستار آمده است، فیلسوف با روشنی بیشتری درباره نگرانی‌های امروز سخن می‌گوید و شکوه می‌کند که با طرد «سنت دینی»، جوامع مدرن نتوانسته‌اند، الگویی اخلاقی و معنوی بسازند که برای انبوه مردم گیرا باشد.

## زبان کتاب

کتاب با نثری روان نوشته شده است. زبان ترجمه در جستارهای فلسفی، مصاحبه و دو مقاله پایانی، مناسب انتخاب شده است. مترجم از زبان‌آوری و واژه‌سازی‌های مد روز پرهیز می‌کند و می‌کوشد برای مفاهیم گاه پیچیده، زبانی ساده و روان و طبیعی بیابد.

خسرو ناقد، مترجم کتاب چنان‌که در کارهای دیگر نیز نشان داده، به انبانی وسیع از الفاظ متون قدیم احاطه دارد، و اگر سختگیر باشیم، در به کار بردن آن گاه به افراط نیز می‌گراید. نمونه: «حقیقت با موضع حاملان حقیقت، یعنی پرولتاریا مصادف و مطابق است.» در این جمله (ص ۵۹) برای زبان فارسی تنها لفظ «است» باقی مانده! یا واژه‌های کهنه و مندرسی مانند «مطاوعت»، «دولت فعال مایرید»، «هنجارهای دلبخواه و من‌عندی» و... که با نثر شیوا و ورزیده کتاب ناساز هستند.